

کرمک سبب نشت
کرمک و کسار اخوانه گو
میدان شتر
این یکی بخوان صبورون اادکر
در گو ارجانه ترا که در آن و مادر کوبا
تا استند است باشد حاسورج در ماه خور
عینه فرزند زیناب باشد خرید
دیوس و در در است سنا چشم دوده
مینه بود باران کس باشد سما حللی است حق

یادکر انجلی ای است تو روشن چون قر
یوسفی بهرت درین ایامت گواست انچه ذکر
گرگنی از ترز ایدم رسد رفع ذکر
از فرزد ایدم امت در بنیاه خوشتن

اگر در عالم تقدرش بود نفع و ضرر
فصده در اسما اخوانه اود

گرگنی گوش سوم از اول و جان
کرم از بهر خدمت تو رقم
کرم اسما اذ کونه ز اخلاص
مشکلات تر کغم آسان
نام بر داروی کلک میان
که میانست معدن بخوان

عون را طلب کنم که بود : افزنده دین و زبان
 ملکه نبود خرد خود ز کرب : ظاهر و باطن اشکار در بیان
 سداوج بندی آید سبوح : لعیت بر دست سوره جان
 اسطوخودوس موقوف الارواح : روح جان نسبداده در جان
 چندیدانترش بچکانست : که گسند و مع علت بیان
 نیست خرد او ز ما فرقی : که مطلق بود و حوز بدان
 زمره را کوی است و ما و عص : قلی اشخار حضرت دان نشان
 سیاح نام و درخت سال شده : واروی رومی آید ه سولان
 بزرگان و برهیا رست : شمشیر کلام محم کتاب
 فصل الفار آمده اسقبل : که در و جان فار را زبان
 لوز بادام و زنج شفق الو : بسته قسق انار دان زمان
 لحینه التیش ریش بر می گو : کور بار افز اسبون بر جان
 بزبان عرب محم بود قبول : بیان که بونا بد بر درو جان

سحر اعدا و طهارت با در جان
 بزم ابد و مبارک صل

پنهان

مخ اصل سبوس آمده است : که فرزند ازوقی و غسان
 حصه النور حصه کاوست : که گسته کرده تحت حور غندان
 نسبت اثرش بخوان سرفته : که بکارش برند کفشگران
 دارومی علت رد باشد : اصل او جاکسو و ما میران
 تخم نیلوفر است حب البیل : سینه غانله است حب البیل
 بهمن اجرت بهمن سرخ : کتشدل آمد است خونخاک
 نبود غر در جیبی آن مخ : که مقصد آمدت در حقیقان
 همت ما و لسان نور بود : به سخن با کسی و کاوزبان
 نصب السكر آمده بیفتد : که از وقاره میشود دل و جان
 نوبتیا سگ لهر آمده است : سر به آمدت حصص بود خوان
 خوره حصرم که به نظر بود : در زمانه که کم گشته لغیان
 نبود بزر عوان کر کم : که نم خوردن بر و خوشنودن
 نام سیمقوس است محوده : که از وسکت شکم سیلان
 اسد و تحلیک اندر در شمر : عوت فرحک ماهی و سرطان
 سقم هاری و سفا صحت : فرد باشد و جمع و او در مان

نفسه لول غلطت بر ازان : **بهن** باشد عصاره شرابان
 راح باشد شراب الکورس : **که** از او منسبط شود آبسان
 در دوار ابرو تمام از تن : **لک** بود هر دو کوا دو مان
 حاره شقال ملحقه ز عسل : **لکن** از او به یکی میدان
 ریح شقال و انکی و نیم است : **این** چنین است در اوران
 قلب صو و دل طحال و سیر : **رکته** ز الو فدی به باشد در آن
 خدرخ و ناصه همین باشد : **شفق** و سن لودب و دینان
 کلمه کرده کسد حکر باشد : **صدر** شدی است ستمیه و سنان
 چشم کننده عنین ناکه است : **قلب** مشو لود و لیه بریان
 بوسقی این تصفه از بهر : **همه** در رقم بر صحنه دوران
 که خونخو آنده و حطبری کو : **که** پروا داد از خدا اعفوان

فردا عظم صارت از تنگت : **باشد** انون عصاره منشی است
 که رسد بفتح از او خلص نده : **نفت** دوم از او به هم زمان

دارد و امید مغفوت کرده
 نامه او به خستد از عسل
 نمت نام کجلا هورق

تجندی آساده روز بخشد تجر بان

